

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## محرومان از اخلاص

در پرانتز خدمتتان عرض کنم؛ حرکت به سمت کسب اخلاص، در بین خلق، خیلی کم مشتری دارد. کسانی که واقعاً به سمت اخلاص تام و تمام حرکت کرده باشند، خیلی محدودند. یک عده که اهل ظاهر و علوم ظاهری‌اند؛ ممکن است مرجع تقلید هم باشند؛ ممکن است فقیه عَظِيمُ الْقَدْرِ، مُحَدِّثُ بَزْرِگَوَارِ، مُفَسِّرُ مُتَبَحَّرِ و همه‌ی اینها هم باشند؛ اما اگر این حرف‌ها را بشنود، بگوید این حرف‌ها مزخرف، خیال‌بافی و بدعت است؛ اینها انحراف است که در دین می‌گذاری. چه کسی گفته نیت خالص یعنی این؟! آنها کلاً این مقامات را مُنْکَرند. برای این‌گونه افراد، اصلاً امید هدایت نمی‌رود. چون یک‌وقت شخصی مریض است؛ قبول دارد اولاً مریضی‌ی وجود دارد؛ ثانیاً خودش به بیماری مبتلاست؛ وقتی این دو را قبول کرد، امید این‌که بتوان او را به سوی عمل به نسخه‌ای دعوت کرد که معالجه شود، وجود دارد؛ اما یک‌وقت شخص وجود مریضی‌ی را منکر است و می‌گوید اصلاً چنین مریضی‌ی در عالم وجود ندارد؛ و من هم به‌هیچ‌وجه مریض نیستم. چه چیزی را معالجه کنم؟! چنین کسی اصلاً راه معالجه ندارد. یک گروه این‌گونه‌اند که وقتی از مراتب و مقامات اخلاص صحبت می‌کنید، می‌گویند اینها ذهنیات، خیال‌پردازی، رؤیاپردازی و ذوقیات است؛ همه‌ی اینها حرف است؛ این گروه که هیچ.

یک گروه منکر نیستند؛ می‌گویند این حرف‌ها واقعیت دارد و درست است؛ اما ما اهلش نیستیم. یعنی چنان مُنْغَمِر در دنیا و درگیر و مشغول دنیا و لذا یذ دنیا هستند که در عین

این که قبول دارند چنین حقایقی وجود دارد، اما اهل رفتن به دنبال آن نیستند؛ سرشان گرم رقابت‌های سیاسی، تلاش‌های اقتصادی و فعالیت‌های اجتماعی‌شان است. اینها مثل کسی هستند که هم وجود مریضی را قبول دارد؛ هم این که خودش مبتلا به بیماری است را قبول دارد؛ ولی شکمو است و زورش به خودش نمی‌رسد که غذاهایی را که برایش ضرر دارد و دکتر گفته است نخورد، نخورد؛ و دواهای تلخ و بدمزه‌ای را که دکتر داده است، استفاده کند. این شخص هم چون نه پرهیزها را مراعات می‌کند و نه تجویزها را اجرا می‌کند، راهی به سلامتی ندارد. مثل شخصی که در عین این که قبول دارد نیتش مریض است، اما سرگرم دنیاست و به سوی درمان بیماری عدم اخلاصش، قدمی بر نمی‌دارد.

گروه سوم عده‌ای هستند که وارد این وادی شده‌اند و یک عمر در حوزه‌ی عرفان مطالعه کرده‌اند؛ بحث‌های عرفانی را یاد گرفته‌اند؛ کتاب عرفانی نوشته‌اند؛ کلاس عرفانی داشته‌اند؛ سخنرانی عرفانی کرده‌اند؛ اما همه‌ی بهره‌شان از عرفان، اصطلاحات و لفظها و صحبت‌هایی است که می‌کنند.

کسانی که به این علوم و معارف واقفند و به سمت دستیابی به این مراتب قدم برداشته‌اند؛ دو گروهند. یک گروه اشخاصی‌اند که خیلی قشنگ سخنرانی می‌کنند؛ قشنگ کتاب می‌نویسند؛ قشنگ درس‌های عرفانی می‌دهند؛ مخاطب مست و مسحور می‌شود؛ اما می‌دانند چون دنبال تذهیب و تزکیه‌ی نفس نرفته‌اند؛ در وجود خودشان از این حقایق بلندی که در بیان آنها، این الفاظ شیرین را به کار می‌برند، خبری نیست؛ اما با همین لفاظی‌ها و عبارتهای زیبا، مُریدهای بسیاری برای خود جمع کرده‌اند؛ مورد احترام مُریدانشانند؛ مُریدها برایشان خرج می‌کنند؛ آنها را در صدر مجلس می‌نشانند؛ دستشان را می‌بوسند و برایشان نذر و نیاز می‌کنند. آنها هم از راه

این اطلاعات عرفانی، برای دنیای خودشان کاسبی می‌کنند و از مریدانشان سواری می‌گیرند. اینها فی الواقع شیطانند؛ اما در قلب مؤمن که خانه‌ی خداست، جای گرفته‌اند؛ «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»<sup>۱</sup> «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ»<sup>۲</sup>. در قلب مؤمن بُتی از خود تراشیده‌اند و آن مؤمن را به سجده در برابر آن بُت واداشته‌اند. این اشخاص مثل مریضی‌اند که می‌داند مریض است؛ اما خودش را به صورت یک پزشک درآورده است و با تجویزهایش، مردم بدبخت را مبتلا به هزار نوع بیماری مختلف می‌کند. یکی از علائم این‌گونه افراد این است که دنبال مریدانی می‌گردند که پول و شغل و مقام بالایی داشته و در جامعه متنفّذ باشند؛ به اشخاص معمولی، بی‌اسم و عنوان، بی‌مال و ثروت و امثال اینها خیلی اعتنا نمی‌کنند.

گفته‌ایم که عمده‌ی علّت ابتلا به ریا و محرومیت از اخلاص در عبادت، راه نیافتن به توحید افعالی است. اینها فکر می‌کنند مریدها می‌توانند به آنها نفعی برسانند؛ در حالی که نافع خداست؛ فکر می‌کنند مریدها می‌توانند مانع رسیدن ضرری به آنها شوند؛ در حالی که به فرموده قرآن: «إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ»<sup>۳</sup> غیر خدا چه کسی می‌تواند جلوی ضرر را بگیرد؟! ضارّ و نافع خداست؛ نه زیان‌رسان و نه سودرسانی جز خدا در عالم وجود ندارد. اینها چون خلق را مؤثر می‌دانند، دنبال این‌اند که جلب نظر کنند و در بین خلق مرید زیادی پیدا کنند و تا به حقیقت توحید افعالی و به این‌که غیر خدا احدی در این عالم کاره‌ای نیست، نرسند؛ اسیر همین ریاهایند. چون خلق را مؤثر دانسته‌اند؛ لذا اقبال، حمایت و خدمت خلق را

---

۱. مجلسی، بحار، ج ۵۵، ص ۳۹.

۲. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۵.

۳. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۷.

به حال خویش مفید می‌دانند. انسان باید یقین کند که در عالم وجود، غیر خدا متصرف و مؤثری نیست؛ «لا مُؤثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»؛<sup>۴</sup> باید به این حقیقت یقین کند که دل مردم دست خداست؛ خدا «مُقَلِّبُ الْقُلُوبِ» است؛ بازیگری‌های تو در بین خلق، برای جلب علاقه و خوشبینی و اعتماد و اعتقاد آنها؛ اگر خدا در آنها اثر نگذارد؛ یک نفر را هم به تو جلب نمی‌کنند. پس اقبال خلق و علاقه‌مندی و اعتماد و اعتقاد آنها هم دست خداست نه دست تو، که با این بازیگری‌ها و لفاظی‌ها و سخن‌وری‌هایت می‌خواهی آنها را دور خودت جمع کنی تا به تو متوجه شوند و اقبال کنند. اگر شخص به این حقایق راه پیدا کرد، از یک طرف می‌گوید چه احتیاجی به خلق دارم؟! خلق چه کار می‌توانند برای من انجام دهند؟! خلق که نه می‌توانند نفعی به من برسانند؛ نه می‌توانند مانع رسیدن ضرری به من شوند؛ پس من هیچ فایده‌ای از خلق نمی‌برم و هیچ احتیاجی هم به خلق ندارم. از طرف دیگر، وقتی یقین کرد که قلوب خلق دست خداست و بازیگری‌های افراد نمی‌تواند قلوب را متوجه و علاقه‌مند به کسی کند؛ دیگر ریا نمی‌کند.

پس یک گروه، کسانی‌اند که مسلط به اطلاعات، سخنرانی‌ها و نویسندگی‌های عرفانی هستند؛ ولی در مسیر تذهیب و تزکیه‌ی نفس و عبودیت خدا قدمی برنداشته‌اند؛ فقط یک عمر مشغول یادگیری این اطلاعات و الفاظ بوده‌اند؛ در اطلاعات عرفانی دانشمند بزرگی شده‌اند؛ اما خودشان در مسیر عبودیت و بندگی خدا قدمی برنداشته‌اند و با این لفاظی‌ها بازار گرمی می‌کنند و مشتری و مرید جمع می‌کنند.

---

۴. مجلسی، بحار، ج ۵۴، ص ۳۰۶.

گروه دیگر افرادی هستند که آنها هم این اطلاعات عرفانی را جمع‌آوری کرده‌اند؛ اما نمی‌دانند دستشان از حقایق آن الفاظ خالی است. خیال کرده‌اند حقایق عرفانی، خود همین اصطلاحات و الفاظ است. چنین افرادی کم نیستند. فکر کرده است عشق الهی یعنی همین چند شعر عاشقانه و عاشق یعنی کسی که این اشعار را می‌داند و می‌خواند؛ مقام رضا یعنی همین سخنرانی‌یی که ایشان کرد؛ چون اینها را بدم، به مقام رضا رسیده‌ام؛ به مقام توکل رسیده‌ام؛ آن حقایق را با این الفاظ عوضی گرفته است و فکر می‌کند وقتی به این الفاظ مسلط است و آنها را حفظ است، یعنی به آن مقامات هم رسیده است! این اشتباه بسیار وحشتناکی است. آنها فکر می‌کنند خواندن کتاب‌های عرفانی یعنی عرفان؛ شنیدن سخنرانی‌های عرفانی یعنی عرفان؛ حضور در کلاس‌های عرفانی یعنی عرفان؛ سخنرانی عرفانی کردن یعنی عرفان؛ مقاله و کتاب عرفانی نوشتن یعنی عرفان؛ در حالی که به هیچ‌وجه این‌طور نیست. این فرد مثل مریضی است که می‌داند مریض است؛ نسخه‌ی معالجه را هم از پزشک حاذق گرفته است؛ مُنتها به جای این‌که نسخه را به کار بدهد، آن را قاب کرده و در اتاقش نصب کرده است و روزی صد بار هم نسخه را از اول تا آخر می‌خواند و کاملاً آن را حفظ است. می‌داند اسم فلان آمپول این است؛ باید در عضله یا در رگ تزریق شود؛ چند بار در روز تزریق شود؛ همه‌ی اینها را حفظ کرده است و فکر می‌کند معالجه یعنی همین. بیماری چنین شخصی هم پیشرفت می‌کند و بالأخره او را می‌کشد؛ چون با خواندن و حفظ کردن، بیماری فرد درمان نمی‌شود.

همه‌ی علوم و معارف، بلا استثناء، حتی در حوزه‌ی اعتقادات، جنبه‌ی عملی دارد. یعنی اگر می‌گوییم توحید، یعنی یکی کردن؛ یعنی از دوگانگی رستن؛ به یکی رسیدن؛ یکی شدن و یک‌دست شدن؛ آن هم عمل است. فقط نماز خواندن و روزه گرفتن عمل نیست. منتها یک

سِری اعمال، قلبی‌اند و یک سِری قالبی‌اند؛ و معالجه شدن، منوط به عمل کردن به نسخه‌هاست. این‌که من نسخه را حفظ کنم و بتوانم آن را تشریح کنم و توضیح بدهم، معالجه شدن نیست. انسان محصول عملش است. عمل هم فقط عمل عضلانی نیست؛ چه عمل قلبی، چه عمل قلبی. انسان ساخته شده‌ی عمل است و تا عمل نکنی، هیچ نداری. دانایی غیر از دارایی است. فردی که عرفان بلد است؛ سخنرانی عرفانی می‌کند؛ مقاله‌ی عرفانی می‌نویسد و جلسه‌ی عرفانی دارد؛ دانای عرفان است؛ اما عرفان، دارا بودن است نه دانا بودن. این نکته بسیار مهم است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ